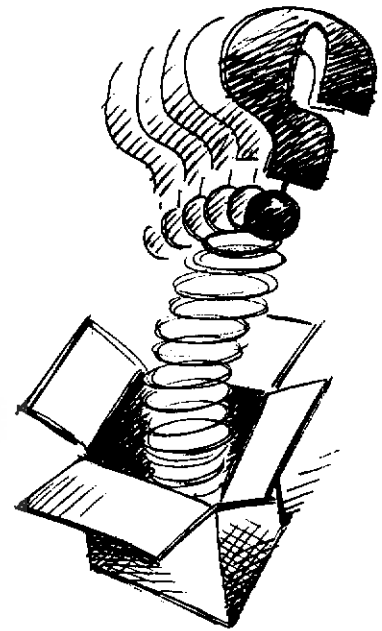


اقتصاد کشورها چگونه رشد می‌کند؟

از: بروس اسکات

ترجمه: منصور مجدم



* تحلیل‌گران می‌گویند مدیران شرکت‌هایی که به دنبال فرصت‌های رشد در خارج هستند، بایستی سئوالات مناسبی را برای سرمایه‌گذاری مطرح کنند. مالیات‌ها چقدر بالا هستند، نگران چه مجوزها و مقرراتی باشیم، رفت و برگشت ارز و دادوستد کالا چقدر آسان است؟

اشاره: بنیاد هریتاژ در سه سال گذشته پانی انتشار کتابی شده است به نام شاخص آزادی اقتصادی INDEX OF ECONOMIC FREEDOM که توسط سه نفر از اساتید دانشگاه‌های آمریکا تهیه گردیده است. در این کتاب کشورها براساس محور آزادی اقتصادی رتبه‌بندی می‌شوند. پرفسور اسکات اقتصاددان و استاد دانشگاه هاروارد بر چاپ ۱۹۹۷ این کتاب نقدی در مجله هاروارد بیزینس ریویو (مه - ژوئن ۱۹۹۷) نگاشته است که با هم آن را می‌خوانیم.

در چسند دهه گذشته، سیاست‌سازان واشنگتن و سایر کشورهای غربی براین باور بودند که آنها می‌توانند پیشرفت اقتصادی را در کشورهای فقیر با برنامه‌های وسیع کمک و سرمایه‌گذاری راه بیاندازند. آنها شرکت‌های خصوصی را هم تشویق به سرمایه‌گذاری کردند، ولی باور داشتند که تنها دولت‌ها می‌توانند سرمایه‌کافی برای آغاز جهشی اقتصادهای بی‌رهم را جفت‌وجور کنند.

به‌هرحال، بیشتر پولی که به این کشورها سرازیر شد، صرف پروژه‌های تجملی و بی‌حاصلی گردید که اضافه ارزش پول ملی و ثروتمندشدن مقامات فاسد را در برداشت. پس از شکست‌های تاسف‌بار در آمریکای لاتین، آفریقا، و آسیای جنوبی، اراده سیاسی در اکثر کشورهای غربی به‌طرف یک استراتژی متضاد گرایش پیدا کرد که بگذارند کشورهای فقیر خودشان ترتیب کار را بدهند. در حال حاضر تحلیل‌گران بیشتر و بیشتری می‌گویند که آزادی اقتصادی محرک اصلی توسعه اقتصادی است.

تحلیل‌گران می‌گویند مدیران شرکت‌هایی که به دنبال فرصت‌های رشد در خارج هستند، بایستی سئوالات مشابهی را برای سرمایه‌گذاری مطرح کنند. مالیات‌ها چقدر بالا هستند؟ نگران چه مجوزها و مقرراتی باشیم؟ رفت و برگشت ارز و دادوستد کالا چقدر آسان است؟

در سه سال گذشته بنیاد هریتاژ با انتشار کتاب شاخص آزادی اقتصادی، انجام اینگونه بررسی‌ها و محاسبات را آسان کرده است. این کتاب تقریباً تمام کشورهای دنیا را ارزیابی می‌کند. روزنامه وال استریت ژورنال امسال به این برنامه پیوست و چاپ گسترده‌تری را با خوانندگان بیشتری ارائه داد. چاپ جدید، که گزارشات را از چندین نویسنده گردآوری نموده، با اطمینان بیشتری ادعا می‌کند که کشورهای پیشرفته دنیا به این علت پیشرفته شدند و

پیشرفته‌تر خواهند شد که اجازه دادند بازار(ها) عهده‌دار اقتصاد باشد. نویسندگان می‌گویند: «اگرچه نظریه‌های بسیاری درباره منشأ و علل توسعه اقتصادی وجود دارد، ولی یافته‌های این مطالعه قطعی است: کشورهایی با بیشترین آزادی اقتصادی، نرخ توسعه اقتصادی بالاتری از کشورهای با آزادی اقتصادی کمتر دارند.»

بدون شک، رشد اقتصادی به درجه‌ای از آزادی اقتصادی بستگی دارد، و در تحت برخی شرایط، آزادی بیشتر موجب رشد اضافی است. ولی راه‌هایی که کشورها به سوی رشد می‌پیمایند بسیار پیچیده‌تر از آنست که کتاب به آن اشاره می‌کند. در مورد کشورهای جدیداً پیشرفته، کتاب علت و معلول را با هم مخلوط می‌کند. آزادی در اغلب اوقات نتیجه است نه علت توسعه. درباره کشورهایی که از پیش ثروتمند هستند، کتاب با یک پیش فرض غلط شروع می‌کند که رشد تنها چیزی است که شهروندان آنها بایستی درباره‌اش فکر کنند. مشکل بتوان گفت که کتاب شاخص گزارش شستدرفته یک پژوهش علمی است.

دولت به عنوان محرک اقتصادی

کتاب شاخص آزادی اقتصادی مبتنی بر ده نمایه‌ی خام و اکثراً کمی است: نرخ تعرفه، مالیات، سهم دولت در ستانده‌ها، تورم، محدودیت‌های سرمایه‌گذاری خارجی، محدودیت‌های بانکی، کنترل‌های دستمزد و قیمت، حقوق مالکیت، قوانین کسب و کار، و میزان بازار سیاه، به‌آسانی می‌توان دلایل طبقه‌بندی فوق را زیرسوال برد. (مثلاً چرا کتاب در مورد قوانینی که به کارگران اجازه سازماندهی نمی‌دهد نپرداخته است)، ولی کتاب در مواردی هم، تعدیلات مفیدی را در نمایه‌ها انجام داده است. مثلاً ژاپن تعرفه‌ای بسیار پائینی دارد، ولی به‌علت وجود موانع غیر تعرفه‌ای زیادش، مقامش پائین رفته است.

کتاب رتبه‌های هر طبقه را در یک امتیاز واحد برای هر کشور جمع می‌زند و نهایتاً براساس امتیاز نهایی مقام کشورها را تعیین می‌کند. هنگ‌کنگ، سنگاپور و بحرین از نظر آزادی اقتصادی در بالای لیست، و کوبا، لائوس و کره شمالی در پائین لیست قرار دارند.

کشورهای انگلیسی زبان مانند زلاندنو در مقام (چهارم)، ایالات متحده (پنجم)، و بریتانیا (هفتم) قرار دارند که از کشورهای رفاه‌گرایی مانند بلژیک (پانزدهم)، آلمان (بیستم)، سوئد

(بیست و هفتم). و فرانسه (سی و یکم) خیلی جلوتر هستند.

اما مقام ژاپن، علیرغم تعدیلات صورت گرفته، محدودیت‌های کتاب شاخص را نشان می‌دهد. این کشور مقام بالایی (یازدهم) را گرفته به این علت که دولت ژاپن در مقایسه با کشورهای صنعتی هم‌تراز از ستانده‌های ملی کمتری مصرف می‌کند، و شرکت‌های معدودتری را در مالکیت دارد. ولی مقررات ژاپنی در مورد قیمت‌های خرده‌فروشی ظاهراً توجه نویسندگان کتاب را جلب نکرده است، دیگر اینکه، نویسندگان اجازه ن داده‌اند بازاری که برای بدست آوردن کنترل تمامی شرکت‌ها کشور را از بدست آوردن بالاترین مقام بخاطر حقوق مالکیت عقب نگه داشته است از صحنه غایب شود.

باتوسل به ادعاهای علمی، کتاب می‌گوید: «رابطه آماری چشم‌گیری (با سطح اطمینان ۹۹٪) بین مقام‌های شاخص ۱۹۹۷ و سطوح رشد اقتصادی کشور به کشور از سال ۱۹۷۶ وجود دارد.» ممکن است همبستگی بسیار نزدیکی بین آزادی و رشد وجود داشته باشد، ولی هیچکدام موجب دیگری نیست. سطح بالایی از آزادی اقتصادی امروزه بیشتر نتیجه یک عملکرد خوب اقتصادی در دهه‌های قبل است تا علت آن عملکرد خوب. خیلی منطقی‌تر می‌بود رتبه بندی‌های آزادی اقتصادی را برای سال ۱۹۷۶ به کار می‌بردند تا گویای رشدهای بعدی باشد. اگر نویسندگان این کار را می‌کردند، تعدادی

از مقام‌های مندرج در کتاب به تعدیل چشم‌گیری نیاز داشتند. برای مثال، تایوان و کره جنوبی در حال حاضر نسبتاً اقتصاد آزادی دارند، و بترتیب دارای مقام هفتم و بیست و هفتم هستند. در دهه‌های پیشین، این دو کشور آزادی مختصری را مشخصاً در بازار محصول داشتند. ولی در هر دو کشور رژیم‌های استبدادی با کنترل‌های غیرشفاف، تشویق مداوم صادرات و محدودیت ورود خارجی‌ها را به اقتصادشان هدف قرار داده بودند. نظام بانکداری دولتی کره جنوبی اجازه داده بود تا غول‌های صنعتی کشور (CHAEBOL) با حداقل سرمایه، رشد سریعی داشته باشند، مانند KEIRETSUها در ژاپن در دهه پنجاه میلادی. رهبران کره جنوبی مسیر توسعه اقتصادی را در تمرکز تلاش‌هایشان بر روی تعداد معدودی شرکت‌های بزرگ انتخاب کردند و از آنها با حذف بازار برای کنترل شرکت‌ها حمایت کردند. آنها همچنین با وضع قوانین کار

* آزادی‌های اقتصادی

متفاوت، وزن متفاوتی در ترویج رشد دارند و بسته به زمینه آنها، برخی ممکن است مانع رشد شوند.

* اکثر کشورهای ثروتمند از مدت‌ها قبل دریافته‌اند که حصول نرخ‌های بالای رشد پایدار مهم‌ترین مساله اقتصادی نیست.

* باید بدانیم که همه مردم بالای متوسط نیستند و نگهداشتن مردم کمتر ماهر در بالا، کار بسیار مشکلی خواهد بود.



پائین‌تر از اقتصاد ضعیفی مانند زامبیا (پنجاه و نهم) و الجزایر (هشتاد و نهم) - و هیچگونه توضیحی در مورد این وضع غیرعادی نمی‌دهد.

دلیل دیگری برای عملکرد قوی چین، توانمندی آن کشور در مدیریت ماهرانه عرضی پول برای ترویج رشد است. براساس کتاب شاخص، دولت‌ها بایستی بسادگی مطمئن شوند که عرضه پول همزمان با رشد تولید گسترش یابد - هرگونه هزینه تورم‌زا تلاش‌های بخش خصوصی را خنثی می‌سازد. ولی کشور چین در سال ۱۹۷۸، عرضه پول خود را با نرخ بیش از ۲۰٪ در سال گسترش داد، و با این سیاست سیستماتیک ارزش پول خود را نسبت به شرکای تجاری‌اش کاهش داد. در نتیجه، صادرات چین جذابتر شد و واردات از دسترس مردم دور ماند. نرخ رشد اقتصادی که در نتیجه این سیاست حاصل شد به حفظ نرخ واقعی تورم در سطح پائین در حدود ۶٪ کمک کرد. براساس نظام رتبه‌بندی خام شاخص، سیاست پولی چین فقط تخلف ناچیزی از آزادی اقتصادی بود!

موفقیت دولت در توسعه اقتصادی را مشکل بتوان یک پدیده آسیایی تلقی کرد. شاخص می‌گوید که بریتانیای کبیر موقعی در قرن نوزدهم برتری اقتصادی را بدست آورد که رژیم تجارت آزاد را برقرار نمود. ولی اوج‌گیری اقتصادی بریتانیا عمدتاً در قرن قبلی صورت گرفت، یعنی

که قدرت چانه‌زنی را از کارگران می‌گرفت و به شرکت‌ها اطمینان می‌داد سهم بالایی از درآمد را بدست می‌آوردند، توسعه اقتصادی را تضمین کردند. تایوان نیز به همین منظور سیاست‌های خرید توسط شرکت‌های دولتی را به کار گرفت. تنها در سال‌های اخیر است که پس از شکوفایی اقتصادی قابل توجه، تایوان و کره جنوبی، محدودیت‌ها را کاهش دادند.

چین و سایر کشورهایی که مقام‌های ضعیفی در شاخص دارند ممکن است بموقع خود، اقتصادهای آزادتری را ایجاد کنند، و این کار موقعی عملی است که تا چند سال دیگر از نرخ‌های رشد بالای اقتصادی برخوردار باشند. چینی‌ها قبلاً بازارهای کالا و خدمات را آزاد کرده‌اند، ولی کنترل محکمی بر روی بازارهای سرمایه و نیروی کار دارند. این استراتژی ممکن است نتایجی را بدست بدهد که در تایوان و کره جنوبی رخ داد. با رشد سرانه بالای ۵٪ در سال و در طی ۲۰ سال مداوم، بنظر می‌رسد چین پیشاپیش نشان داده است که در محیطی که بشدت آزادی را محدود می‌کند زندگی ۱/۲ میلیارد نفر می‌تواند به‌طور فوق‌العاده‌ای بهبود یابد.

در واقع، چین طی بیست سال گذشته اقتصادی با سریع‌ترین رشد را داشته است، ولی کتاب شاخص این کشور را در مقام یکصد و بیست و پنجم قرار داده است. خیلی

زمانی که بریتانیا در رقابت با فرانسه و هلند، بر سیاست حمایت‌گراانه ترویج تجارت و بسیج اجباری منابع تکیه کرد.

بریتانیای کبیر فقط پس از آنکه رهبر بلامنازع تجاری مالی و صنعتی جهان شد، رژیم حمایتی تجاری خود را از بین برد و نه پیش از آن. براساس سیاست‌های آزادتر تجاری جدیدش، اقتصاد بریتانیا رو به نزول رفت و نتوانست از مزیت‌های صنایع جدید شیمیایی و مهندسی برق بهره‌برداری کند.

با وجود تمام آزادی‌ها، عملکرد بریتانیا طی یک قرن زیر متوسط کشورهای صنعتی قرار داشت - بخصوص پس از جنگ جهانی دوم به این سو - و درآمد کشور نیز کمتر از خیلی از کشورهای اروپای غربی شد.

این درست است که بریتانیا صعود اولیه به سوی برتری را با آزادسازی بازار داخلی آغاز کرد، این اقدام در زمانی صورت گرفت که سایر کشورهای بزرگ اروپا به مناطقی با موانع تجاری تقسیم شده بودند. بریتانیای قرن هجدهم با جمعیتی کمتر از نصف جمعیت فرانسه بزرگترین بازار داخلی اروپا را دارا بود. و این بازار مشوق نوآوری‌های اقتصادی زیادی شد. ایالات متحده همین الگو را در زمان صعود خود پیش گرفت: یک بازار آزاد داخلی را با موانع تعرفه‌ای قابل توجهی تا پایان جنگ جهانی دوم ترکیب کرد. در واقع، همه قدرت‌های صنعتی پیشیناز در قرن نوزدهم به‌عنوان رژیم‌های حمایت‌گرا توسعه

یافتند، در حالی که کشورهای مانند هند و پرتغال که از رژیم‌های تجارت آزاد پیروی می‌کردند خود را بدون صنعت یافتند.

همانگونه که این مثال‌ها نشان می‌دهد، آزادی‌های اقتصادی متفاوت، وزن متفاوتی در ترویج رشد دارند، و بسته به زمینه آنها، برخی ممکن است مانع رشد شوند. به مدیرانی که به دنبال فرصت‌هایی در بازارهای خارجی هستند، توصیه می‌شود به تجزیه و تحلیل‌های پیچیده‌تری از رشد بالقوه تکیه کنند.

اما حتی در اصول «نظریه جدید رشد» که توسط کتاب شاخص، نیز عرضه گردیده، ما می‌توانیم نکاتی را در مورد اهمیت دولت در توسعه اقتصادی مشاهده کنیم. نظریه نیاز کشورها را به انباشت سرمایه می‌پذیرد. برای نظریه‌پردازان جدید و قدیم، این نیاز به معنای پس‌انداز و سرمایه‌گذاری مردم است. آیا آزادی بیشتر باعث پس‌انداز بیشتر می‌شود؟ درباره آزادی بانک‌ها برای صدور کارت اعتباری برای جوانان و عرضه وام مسکن بدون پیش‌پرداخت چه می‌گوئیم؟ مطالعات نشان می‌دهد که کشورهای با پس‌انداز بالا همگی به یک یا چند شکل از پس‌انداز اجباری تکیه کرده‌اند. چین، با درآمدی کمتر از ۱۰٪ درآمد آمریکا، دارای نرخ پس‌اندازی معادل ۳۶٪ GDP یا دو برابر سطح پس‌انداز از آمریکاست. چین اجازه مالکیت خصوصی زمین را نمی‌دهد، وام مسکن وجود ندارد، و اعتبار مصرف بسیار کمی هست،

بنابراین شهروندان چینی با درآمدهای پایین بایستی پس‌انداز کنند تا بتوانند آجر و چوب جمع کنند و خانه بسازند، آنها راه دیگری ندارند.

همین امر در مورد ژاپن، کره جنوبی، سنگاپور، و تایوان هم که در میان پس‌اندازکنندگان بالا نسبت به درآمدشان هستند مصداق دارد. پس‌انداز اجباری نیازی به اسلحه یا فرمان مستقیم ندارد، کافی است اعتبار مصرفی وجود نداشته باشد (به‌خاطر کنترل دولت)، پیش قسط وام مسکن بالا باشد (به‌خاطر کنترل‌ها)، و سود بالایی نصیب بخش خصوصی شود (به‌خاطر ممنوعیت تشکیل اتحادیه‌های واقعی کارگری)، کشورهایی مانند سنگاپور، مالزی، و اخیراً شیلی چنین کنترل‌های گسترده‌ای را اعمال کرده‌اند و طرح‌های پس‌انداز اجباری را از طریق کاهش بخشی از دستمزد به اجرا گذاشته‌اند. استرالیا، بریتانیا و ایالات متحده به‌خاطر وجود بازار آزاد اعتباری، پائین‌ترین نرخ انباشت سرمایه دنیا را دارند. آزادی یقیناً ممکن است مروج پس‌انداز شود اگر شهروندان پاور کنند که به‌خاطر پس‌انداز در موسسات پیشرفت خواهند کرد، ولی کنترل‌های اعتباری می‌تواند مروج رشد در شرایط مناسب باشد.

این بدان معنا نیست که ما بایستی به هر دولتی برای به‌حرکت درآوردن کشور در سیر پیشرفت اتکا کنیم - همان‌طور که مطمئناً بذل و بخشش‌های کمک‌های خارجی این نکته را روشن ساخته‌اند یک دلیل رشد سریع چین این است که از مبنای تولید اقتصادی خیلی پائین شروع کرد.

هشت قرن قبل، شیلی یکی از ثروتمندترین و پیشرفته‌ترین اقتصادها در جهان بود. ولی امپراطورها و بوروکراتهای قذرت طلب، آزادی‌ها را از بین بردند و نتوانستند از حقوق مالکیت حمایت کنند و بدین ترتیب اقتصاد را به سمت یک دوره طولانی رکود راندند. ولی حقوق اقتصادی با همه اهمیتی که دارند، همه داستان توسعه نیستند. اگر شرکت‌های منفرداً از توانمندی‌های داخلی خود برای سرمایه‌گذاری در محصولاتی که دارای بازده بالایی در آینده هستند استفاده می‌کنند، چرا ما همین کار را به‌سرعت در سطح ملی انجام ندهیم؟ رشد همه چیز نیست

علاوه بر نقاط کوری که در تجزیه و تحلیل رشد اقتصادی دارد، کتاب شاخص آزادی اقتصادی ۱۹۹۷ نظر باریکی نسبت به پیشرفت



* افزایش نابرابری، امنیت خیابان‌ها را به خطر می‌اندازد و فقرا را دعوت به خشونت می‌کند، همان‌گونه که در برخی کشورهای کمتر توسعه‌یافته اتفاق می‌افتد. به نظر می‌رسد که جهانی شدن مطمئناً تنشی را بین درآمدهای در حال صعود و نابرابری در حال گسترش افزایش خواهد داد.

دارد، نظری که بنظر می‌رسد با دولت‌های دموکراتیک فرای کوتاه‌مدت سازگاری ندارد. شاخص می‌گوید: «سوال محوری که بایستی ذهن همه مردم را در مورد آینده اقتصادی‌شان اشغال کند ساده است: کشور من چگونه می‌تواند رشد اقتصادی پایدار و بالاتری را حاصل کند؟»

ولی آیا واقعاً به‌همین سادگی است؟ با افزایش درآمد در طول قرن بیستم، شهروندان کلیه کشورهای صنعتی اولویت‌های عمومی خود را از رشد اقتصادی به امنیت اقتصادی منتقل نمودند. عمده افزایش در مصارف دولتی کشورهای ثروتمند به برنامه‌هایی مانند بیمه درمانی، بیکاری، حوادث ناشی از کار، و بازنشستگی تخصیص یافته است. ولی همین برنامه‌ها از افزایش مالیات نسبت به تولید ملی عقب مانده‌اند. در اروپای غربی، برنامه‌های امنیت اقتصادی نوعاً ۲۵٪ تا ۳۰٪ تولید ملی را به‌خود اختصاص می‌دهند که معادل بقیه فعالیت‌های کلی دولت و خپیلی بیشتر از هزینه‌های ایالات متحده است. در حالی که کشورهای ثروتمند نظام‌های حمایتی را در مرزهایشان لغو کردند، آنها نظام‌های حمایتی جدیدی را در درون مرزها مستقر نمودند.

بسیاری از طرح‌های متنوع افزایش امنیت اقتصادی خیلی ملایم شروع شدند ولی بعداً و رای خواست پشتیبانان‌شان گسترش یافتند. برخی از این طرح‌ها از همان ابتدا با نواقصی شروع شدند زیرا دارای انگیزه‌های سوء استفاده بودند. ولی انتقال در اولویت‌های عمومی که آنها منعکس می‌کنند کاملاً منطقی است. اولویت‌های مردم همراه با افزایش درآمدشان، تغییر می‌یابد، هزینه‌های مصرفی برای غذا و سرپناه به‌عنوان درصدی از درآمد باوجود بهبود کیفیت آنها کمتر می‌شود. هزینه بهداشت و درمان که عمدتاً توسط نوعی بیمه تامین مالی می‌شود، در ایالات متحده از ۸٪ به ۱۵٪ تولید ملی از سال ۱۹۷۰ افزایش پیدا کرده است. مانند سایر جنبه‌های یک دولت رفاه‌گرا، طرح بیمه درمان به‌منظور تشویق افزایش امنیت اقتصادی طراحی می‌گردد.

اگرچه نظام درمان ایالات متحده خصوصی است و به یک معنا آزادتر است ولی در عین حال گران‌ترین نظام درمان جهان است. به عبارتی یک نوع مالیات تحمیلی بر جامعه است.

اکثر کشورهای ثروتمند از مدت‌ها قبل دریافته‌اند که حصول نرخ‌های بالای رشد پایدار مهم‌ترین مسئله اقتصادی نیست. براساس این

معنای پایه‌ای، کتاب شاخص دست به قضاوتی سیاسی می‌زند که امروزه از پشتیبانی عمده‌ای در کشورهای صنعتی برخوردار نیست.

منتقدان بیل کلیتون در مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری سال ۱۹۹۶، توجه وی را به موارد کوچک امنیت اقتصادی از قبیل پوشش بیمه‌ای برای بیماری‌های حاد و مهدکودک برای فرزندان زوج شاغل اغراق‌آمیز می‌دانستند، ولی آراء بدست آمده داستان متفاوتی را بیان کردند. رای‌دهندگان پشتیبان دولتی بودند که «توجه» می‌کرد.

کشورهای پیشرفته آسیایی راهی متفاوت ولی موازی در پیش گرفتند. مصرف اجتماعی در ژاپن بسیار کمتر از غرب است، زیرا دولت رسماً شهروندان را مکلف به فراهم کردن تامین خود کرده است. ولی دولت تسلیحاً شرکت‌ها را تشویق به فراهم کردن بخش عمده‌ای از این تامین نموده است. در کنار پشتیبانی از سیاست شغل مادام‌العمر در اکثر صنایع، دولت از شرکت‌های عمده فروش و خرده‌فروش در برابر نوعی رقابت که در ایالات متحده به آن فروشگاه‌های حراجی می‌گویند نیز حمایت می‌کند. توزیع‌کنندگان و خرده‌فروشان با نیروی کار متراکم‌ترین امید اشتغال شده‌اند، که اطمینان می‌دهند بیکاری پایین بماند و مصرف‌کنندگان قیمت‌های بالا را بپردازند. (ژاپن به‌طور موثری آموزش شهروندان کم مهارت را خصوصی کرده، بخشی که طرفداران آزادی اقتصادی در غرب از آن غافلند و یا آن‌را به دولت واگذاشته‌اند.) بااستمرار رشد کند اقتصادی، برخی ژاپنی‌ها از دولت می‌خواهند که تسواین حمایتی را کنار بگذارد و شرکت‌ها انعطاف بیشتری نشان دهند. ولی اکثر شهروندان که مرفه هستند، ممکن است به‌پذیرش امنیت به‌جای رشد اقتصادی ادامه دهند.

شهروندان مرفه ژاپن و غرب همچنین احتمالاً نگران نابرابری درآمدها هستند، شکاف رو به گسترش بین ثروتمندان و بقیه جامعه ممکن است رشد را تقویت کند و موجب تشویق خیلی از مردم برای سخت‌کارکردن باشد، ولی در بلندمدت سطح بالای نابرابری می‌تواند منجر به عدم حمایت مردمی از دموکراسی شود. آیا یک کشور می‌تواند با نابرابری شدید درآمدها دارای آزادی سیاسی برای مدت طولانی باشد؟ بریتانیا و ایالات متحده، دو کشور صنعتی نزدیک به بالای جدول شاخص، به‌نظر می‌رسد که بایستی سوال را پاسخ دهند. شاخص ۱۹۹۷ دو کشور را

برای افزایش آزادی اقتصادی در دهه هشتم می‌ستاید، ولی بریتانیا و ایالات متحده همچنین در حال افزایش چشم‌گیر شکاف نابرابری درآمدها در طی پانزده سال گذشته بودند.

به‌نظر می‌رسد کشورهای اروپایی نظام‌های حمایتی اجتماعی را ایجاد کرده‌اند که بیش از این از عهده آن برنمی‌آیند. ولی پاسخ بریتانیا و ایالات متحده هم بنظر راضی‌کننده نمی‌رسد. افزایش نابرابری، امنیت خیابان‌ها را به‌خطر می‌اندازد، و فقرا را دعوت به خشونت می‌کند، همانگونه که در برخی کشورهای کمتر توسعه‌یافته صورت می‌گیرد. بدبختانه، بنظر می‌رسد که جهانی‌شدن مطمئناً تنش را بین درآمدهای در حال صعود و نابرابری در حال گسترش افزایش خواهد داد.

کتاب شاخص ما را به یاد این گفته آدم اسمیت می‌اندازد که «تمام رشد اقتصادی از بکتاریشه تقسیم خلاق نیروی کار در تولید کالای مطلوب نشوونما می‌کند و در محیط سیاسی شکوفه می‌دهد که از مالکیت خصوصی و از توزیع عادلانه ثمره شایستگی نیروی کار حمایت می‌کند.»

اسمیت به‌درستی مشاهده کرده بود که بازارهای بزرگتر اجازه افزایش تخصص‌گرایی و در نتیجه درآمد بالاتر را می‌دهد. ولی اسمیت، که درک زیادی از پیچیدگی‌های توسعه اقتصادی نداشت، این فرض را کرده بود که مردم از توانایی تقریباً برابری برخوردارند و توزیع درآمد مسئله عمده‌ای نخواهد شد.

باید بدانیم که همه مردم بالای متوسط نیستند و نگهداشتن مردم کمتر ماهر در اقتصادهای با دستمزد بالا، کار بسیار مشکلی خواهد بود. به‌هیچ‌وجه روشن نیست که معجزه بازار بتواند چنین مسائلی را حل و فصل کند. مانیاز به چارچوب وسیع‌تر تجزیه و تحلیل داریم تا انتخاب‌های اساسی اقتصادی را که رودرویی اکثر کشورها چه فقیر و چه غنی است درک کنیم. □